

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مرتضی محسنی
۰۳ جنوری ۲۰۲۱

چپ و انهاده هم صدا و هم گام با امپریالیسم!

در نقد افراد و محافل منتسب به چپ که تلاش دارند امپریالیسم را در سایه قرار دهند.



اخیراً «سایت نقد اقتصاد سیاسی» سلسله گفتارهایی ذیل نام «درس‌های یک قرن» منتشر کرده است که عموماً به نقش چپ بعد از انقلاب مشروطه پرداخته و با برگزاری چند وبینار با حضور و همراهی افراد منتسب به چپ با مواضع گوناگون، به نقد گذشته چپ پرداخته است. واضح است که برگزاری چنین جلساتی نه تنها عیب و ایرادی ندارد، بلکه لازم و ضروری است. اما مطالبی در مقالات و وبینارهای این سلسله گفتارها مطرح شده است که نیازمند پاسخی درخور است. نخست این که در مطالب عنوان شده توسط تقریباً تمامی افرادی که ظاهراً از موضع چپ به بررسی و اظهار نظر پرداخته‌اند، فقط سایه‌ای از آنچه در ادبیات سیاسی جهانی تحت عنوان چپ نامیده شده است، دیده می‌شود. دوم آن که موضوع آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که مشاهده می‌شود در بیشتر این نوشته‌ها و گفتارها، به جز در بخش اندکی از آنها، تلاش آگاهانه و یا غیرآگاهانه‌ای جهت در سایه قرار دادن و به حداقل رساندن نقش استعمار و امپریالیسم در سرنوشت ایران در یکی دو سده اخیر انجام شده و یا نقش آن به کلی از سپهر سیاسی و ادبیات مربوط به آن حذف شده است.

در سومین وبینار با عنوان «چپ و جنبش‌های اجتماعی در ایران»^۱ که بر اساس «دستور جلسه‌ای» از پیش اعلام شده برگزار شد، مطالبی عنوان گردید که به قول معروف «با صد من سریشم» هم نمی‌شود آن را به چپ چسبانید. نگارنده پس از خواندن و شنیدن این مطالب بر آن شد که پاسخ کوتاهی به مواضع عنوان شده در آخرین وبینار دهد تا

شاید به شرکت‌کنندگان محترم و به‌ویژه گرداننده «فعال» آن سایت و وبینارها تلنگری زده شود که گرفتن موضعی ضد چپ با استفاده از ادبیات چپ و در عین حال همسو با منافع امپریالیسم و صهیونیسم جهانی و به تبع آن تمامی مرتجعان منطقه‌نی و جهانی فقط آب به آسیاب آنان ریختن است، نه این که با خوش خیالی تصور کنند که در حال ایفای نقش سخن‌گویان چپ ایران هستند .

در تمامی تعاریف متقدم و متأخر، از امپریالیسم به عنوان یک مرحله از صورت‌بندی سرمایه‌داری سخن رفته است و کنشگران چپ در این مورد هیچ تردیدی ندارند و با توجه به گذشت نزدیک به چند سده از پدید آمدن این صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی (سرمایه‌داری) و رخ دادن ده‌ها بحران دورمئی و به ویژه چندین بحران ساختاری از جمله بحران کنونی که همه سپهر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ... جهان سرمایه را در بر گرفته است، بدون تردید می‌توان گفت که سرمایه‌داری امپریالیستی مراحل اولیه و یا میانی خود را پشت سر گذاشته است. به بیان دیگر، می‌توان با این دیدگاه که امپریالیسم بالاترین و حتی آخرین مرحله از تکامل سرمایه‌داری است، کاملاً موافق بود، مگر آن که به اصول و مبانی بنیانی که سرمایه‌داری بر اساس آن شکل گرفته و رشد یافته است، باور نداشت و همچنان به ادبیات سیاسی شکل گرفته در دهه‌های آخر سده بیست میلادی، که اکنون واعظان آن، از جمله فوکویامای معروف هم از آن تبری جسته‌اند، باور داشت. البته ممکن و محتمل است که آخرین مرحله از رشد صورت‌بندی سرمایه‌داری، دهه‌های متمادی دیگری ادامه یافته و همچنان به جنایاتش علیه بشریت و طبیعت ادامه دهد و در بدبینانه‌ترین حالت، با به راه انداختن جنگی عالمگیر با سلاح‌های کشتار جمعی هولناکی که در اختیار دارد، نگذارد که نسل بشری ادامه یابد و لاجرم سرمایه‌داری و اوج جنایتکارانه‌اش یعنی امپریالیسم به «پایان تاریخ بشری» منتهی گردد.

هرچند که از عمر این تعریف از امپریالیسم بیش از یک سده می‌گذرد، اما با قدری تسامح می‌توان پذیرفت که اتفاقاً اکنون است که فرصت اقدام مؤثر کنشگران چپ برای غلبه بر این مرحله نسبتاً طولانی فرا رسیده است. اگر بپذیریم که اقدام اساسی هر کنشگر چپ در وهله اول مبارزه با سرمایه‌داری و مظاهر آن است، هرگونه نادیده انگاری در این زمینه و یا هر اقدام عامدانه یا غیرعامدانه در تنازل و تخفیف این کنشگری و شکاف‌افکنی در مبارزه جهانی با این صورت‌بندی ضد انسانی و تلاش برای پوشاندن جنایات و رذالت‌هایی که سرمایه‌داری امپریالیستی در تمام جهان در حال انجام آن است، با ارائه و تبلیغ انواع و اقسام به اصطلاح نظریه‌هایی که سعی در خارج ساختن امپریالیسم از آماج مبارزه جهانی اکثریت قاطع مردم جهان دارد، چیزی جز همسوئی با امپریالیسم جهانی و به بیراهه کشاندن مبارزه قاطع با سرمایه‌داری در همه اشکال و لباس‌های رنگارنگی که بر تن پوشانده است و نتیجه‌ای جز کمک به تداوم این مرحله از صورت‌بندی سرمایه‌داری امپریالیستی ندارد.

این که گفته می‌شود در وهله اول، کنشگر چپ یک مبارز ضد سرمایه‌داری است، امری بدیهی است که نیاز به توضیح ندارد و اصولاً چپ در قالب همین چارچوب، یعنی مبارزه قاطع با سرمایه‌داری قابل تعریف است. در غیر این صورت، چپ از هر زاویه‌ای که به آن نگریسته شود، خالی از محتوا خواهد بود و به موضوع و مقوله‌ای فانتزی، در حد و اندازه انواع و اقسام مقولات سرگرم‌کننده و یا بهتر است گفته شود گمراه‌کننده تبدیل خواهد شد که در چند دهه پایانی سده بیستم عمدتاً توسط و نهادگان چپ به ادبیات سیاسی رسوخ کرده و چند نسل از کنشگران چپ را به انحطاط کشانده است.

در صورت پذیرش آنچه مختصراً گفته شد، نمی‌توان در برابر افراد، گروه‌ها و محافل سکوت کرد که با استفاده از ابزارهای مختلف و به ویژه رسانه‌های فراگیر مجازی مصرانه درصددند که یا به کلی نقش مخرب استعمار و امپریالیسم را در همه تحولات این دو سده نادیده انگارند، یا نقش آن را در انواع و اقسام اقدامات خرابکارانه مستقیم و

غیرمستقیم بنیان برافکن که از سامان‌یابی، ادامه رشد و توسعه طبیعی جوامع پیرامونی جلوگیری کرده است، بکاهند و نقش اندکی برای آن قائل شوند و یا تعاریف جعلی و غیرواقعی از امپریالیسم ساخته و با استفاده از انواع و اقسام «تدابیر»، آن را به ادبیات سیاسی چپ و اذهان کنشگران القا کنند. تعاریفی که علاوه بر نداشتن هیچ‌گونه سنخیت با مبانی سرمایه‌داری، با مراحل پایانی حضور آن در سپهر سیاسی، اقتصادی، ... جهانی نیز تناسبی ندارند. اینان همچنین با دادن آدرس‌های غلط و سوءاستفاده از برخی وجوه تعاریف ارائه شده از امپریالیسم در ابتدای سده بیستم، همچون برشمردن امپریالیستی بودن هر کشوری که اقدام به صدور سرمایه به دیگر کشورها می‌کند، به گونه‌ای جمهوری خلق چین، را به عنوان امپریالیستی تازه‌نفس در مقابل امپریالیست‌های واقعی و «از نفس افتاده» همچون ایالات متحده آمریکا قرار داده و این کشور را که با انقلاب عظیم خلقی، خود را از چنگال امپریالیسم رها ساخته و اکنون با تمام قوا در برابر آن ایستاده و قدرت عظیم امپریالیسم جهانی را به نبرد فراخوانده است، آماج حملات خود قرار می‌دهند و با این شیوه عملاً امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و غرب را از زیر ضرب خارج کرده و متأسفانه با این آدرس غلط، آن هم از موضعی به اصطلاح چپ، آب به آسیاب امپریالیسم جهانی بریزند.

در این وینار هم از همان ابتداء، در مقدمه دستور جلسه وینار با به سخره گرفتن «مبارزه خلق و امپریالیسم»، عملاً تکلیف خود را روشن ساخته‌اند. اما به این پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهند که اگر مبارزه خلق و امپریالیسم از نظر اینان شکل به خاک سپرده‌ای یافته است، چرا درباره آن حرف می‌زنند؛ دستاوردهای انقلاب‌های عظیم خلق‌های چین، ویتنام، کوبا، ... را چگونه تفسیر و توجیه می‌کنند؛ جایگاه کنونی این کشورها را و دیگر ملل خارج شده از زیر یوغ استعمار و امپریالیسم که استقلال سیاسی خود را به دست آورده‌اند، اما هنوز موفق به ساخت جامعه جدید انسانی هم‌راستا با طبیعت نشده‌اند، چگونه توضیح می‌دهند.

از سوی دیگر، در این وینار، کمترین اشاره‌ای به امپریالیسم و نقش آن در فجایع رخ داده در کشورهای منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا نشده است. از این رو، این وانهادگان، نه تنها مبارزات طبقاتی را که جایگاه کلیدی و اساسی و غیرقابل چشم پوشی در دیدگاه چپ دارند، نادیده انگاشته و از آن به سادگی گذر کرده‌اند، بلکه از نظر ایشان، تأکید بر مبارزه «خلق و امپریالیسم» و «مبارزه طبقاتی» به عنوان مفاهیمی کهنه و از مد افتاده باید دور ریخته شود و مفاهیم برساخته هویتی که البته نقش مهمی در مبارزه همگانی خلق و امپریالیسم و نهایتاً مبارزه کار و سرمایه بر عهده خواهند داشت، را اصل قرار داده تا مبارزه بنیادی خلق و امپریالیسم و کار و سرمایه از دستور کار کنشگران چپ خارج و از خاطرها محو شود.

گویندگان وینار در ادامه و با ارجاع به دستور جلسه، با تأکیدی سفسطه‌آمیز بر «اقتدارگرایی» دولت‌های کنونی غیرغربی تلاش می‌کنند تا با این مفهوم برساخته «جهان آزاد» و یا بهتر است گفته شود «ننولیبرالیسم» برآمده از دل سرمایه‌داری امپریالیستی در دهه‌های پایانی سده بیست میلادی، نوعی فرار به جلو صورت داده و همه مشکلات را بر گردن دولت‌های «اقتدارگرا» انداخته و استعمار و امپریالیسم جهانی را از تمامی جنایات انجام داده در سده‌های اخیر میرا سازند.

بالاخره باید گناهکاری شناسائی کرد تا همچون قرون وسطا آن را نماینده شیطان نامید و به آتش کشید. به نظر می‌رسد اکنون، نمایندگان شیطان، آن کشورهایی می‌باشند که با چنگ و دندان در مقابل امپریالیسم مقاومت می‌کنند. اگرچه این کشورها همچنان دچار مشکلات ناشی از تسلط بیش از دو سده استعمار و امپریالیسم بر جوامع خود هستند و البته خود نیز در بخشی از این مشکلات دخیل‌اند. اما این وانهادگان چپ توجهی به تاریخ و گذشته این جوامع ندارند و آنچه اکنون آنان را می‌آزارد، باید با توسل به انواع و اقسام موضوعات هویتی برجسته و به عنوان مشکل و معضل کنونی دنیا

مطرح شود. چرا که از دید این محافل «چپ» دیگر دوران مبارزه «خلق با امپریالیسم» و لایب مبارزه «کار و سرمایه» به سر آمده است و صرفاً پرداختن به مبارزات هویتی، کار سرمایه‌داری را یکسره خواهد ساخت و مفاهیمی از قبیل طبقه و مبارزه طبقاتی باید در دل مبارزات هویتی زنان، جنسی، جنسیتی، جوانان، ملی، قومی، زبانی، نژادی، ... قرار داده شوند و هرگونه تلقی دیگری خارج از جنبش‌های هویتی توهمی بیش نیستند.

شگفت‌آورتر این که، یکی از این وانهادگان منتسب به چپ در این وینار تا جایی پیش رفت که به صورت یکجا منطق دیالکتیک و متدولوژی مارکس را که در نگارش مهمترین اثرهای دوران سازش مثل «سرمایه»، «گروندریسه»، «تئوری‌های ارزش اضافی»، «یادداشت‌های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴»، «هجدهم برومر»، ... به‌کار گرفته است، در تحلیل شرایط کنونی آنچه در شمال سوریه و عراق و منطقه کردنشین این دو کشور و احتمالاً مناطق کردنشین ایران و ترکیه می‌گذرد، ناکافی، ناتوان و اشتباه انگاشته و اذعان کرد که با این متدولوژی نمی‌توان به مسایل این دوران پاسخ داد. دیگری، ضمن تأیید این موضع و با سوءاستفاده از نظر لنین در مورد «حق تعیین سرنوشت» بی‌درنگ بر حق جدائی کردها و لایب دیگر اقوام و ملیت‌ها در این کشورها تأکید کرد و در ادامه مسأله زنان را به عنوان مسأله‌ای فارغ از منافع طبقاتی و شرایط زیست آنان و به عنوان یک مسأله ویژه زنان جدا از طبقه اجتماعی آنان تلقی کرد. با این نوع نگاه، لایب فرح پهلوی و آن زن کارگر و کشاورز و خانه‌دار و نظافتچی منازل و ... که دوشادوش مردان به کار مشغول و یا بی‌کارند، در مطالبه مسایل زنان باید با یک نگاه نگریسته شوند و هم‌دوش هم، صرفاً برای حقوق خاص زنان، به مبارزه پردازند. این همان، نتیجه فاجعه‌باری است که می‌گوید باید همه مسایل و مشکلات را به صورت خود ویژه بررسی کرد و ارتباطشان با بنیادهای برآمده از آنها را به کلی کنار گذاشت. یعنی همان پست مدرنیسم کذائی!

دیگری، ضمن تجلیلی عاشقانه از «جنبش زاپاتیستا» در مکسیکو به عنوان ایده‌آل و اتوپی خود، این جریان را که در بخش دهقانی کشور مکسیکو و در شرایطی به شدت عقب‌مانده در حال زیست است، به عنوان یک الگو تلقی نموده و آن را به جریان موسوم به «رژاوا» در منطقه عموماً کردنشین شمال سوریه پیوند زد و آنها را ایده‌آل چپ نامید، دیدگاهی که همه شرکت‌کنندگان در این وینار بر آن اتفاق نظر داشتند. رژاوا همان جریانی است که اکنون زیر چتر نیروهای تجاوزگر نظامی امپریالیسم امریکا و به عنوان ابزار این کشور در حال چپاول منابع نفت کشور سوریه به نفع امریکاست و رهبری و بخشی از بدنه این جریان به صورت کامل در خدمت امپریالیسم قرار گرفته است و احتمالاً پس از اتمام سودرسانی‌اش، همانند دولت پیشین افغانستان، به دور انداخته خواهد شد و رهبران و افراد وابسته به امپریالیسم در این جریان، همانند آنچه در فرودگاه کابل مشاهده شد، برای نجات جان خود باید به چرخ هواپیماها و هلیکوپترهای امریکائی آویزان شوند؛ اما به نظر می‌رسد، رخ دادن این صحنه‌های آزاردهنده هیچ درس عبرتی به این «چپ»‌های وانهاده نداده است.

به بیان دیگر، تلقی جریانی تجزیه‌طلب به عنوان ایده‌آل و اتوپی چپ و تعمیم این تفکر به دیگر گروه‌های ملی و قومی همچون ترک‌ها، کردها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ... در ایران و بیان این که آنها نیز می‌توانند به همین شیوه از کشور جدا شوند و لایب به کمک امپریالیسم ایالات متحده امریکا یا دیگر کشورهای امپریالیستی، بخشی از کشور را تصرف کنند، فراموشی این نکته کلیدی است که با این شیوه عملاً ایران به چند کشور کوچک «توسری خور» تجزیه خواهد شد که پس از آن با دخالت‌های امپریالیسم ایالات متحده امریکا به قلمرو و یا اقلیمی برای خدمت‌رسانی به امپریالیسم و وابستگان خارجی و داخلی آن که بعضاً گذشته‌ای «چپ» هم داشته‌اند، بدل خواهد شد و سپس این گروه‌های ملی و قومی زیر اراده امپریالیسم و تحت اوامر آن دست به هر کاری خواهند زد تا نیروهای مبارز با امپریالیسم را از پای بیندازند. نمی‌توان پنداشت که فهمیدن این موضوع، فارغ از پذیرفتن منطق دیالکتیک که برای این وانهادگان چپ

اکنون بلااستفاده شده است، کار چندان سختی باشد. از نظر اینان، حتی اگر این منطق توانسته باشد بزرگترین دستاوردهای مدون بشری در حوزه فلسفه، اقتصاد، جامعه‌شناسی و دیگر بخشهای علوم اجتماعی و حتی طبیعی را پدید آورده باشد و راهنما و ابزار شناخت جامعه انسانی توسط هگل، مارکس و ... باشد، مهم نیست. بلکه عدم تطابق این مفهوم با مطامع این طیف از چپ‌های وانهاده حائز اهمیت است.

شگفتی آنجاست که برخی از این وانهادگان، در سخنان اولیه خود منکر وجود فکر تجزیه‌طلبی در این جریان‌ها شدند. جریان‌هایی که اکنون همچون ابزار مستقیم امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و کشورهای مرتجع منطقه در حال خدمت‌رسانی به این نیروهای اهریمنی هستند. اما در ادامه موكداً بر این موضوع پای فشردند، تا آنجا که به قول معروف «آش آنقدر شور شد که صدای خان هم درآمد» و درحاشیه سخنان یکی از شرکت‌کنندگان که بر کولبری در کردستان انگشت گذاشته و تلویحاً منکر سوی دیگر آن یعنی مشارکت فعال و سوجدویانه سرمایه‌داری کردی در اقلیم کردستان عراق و سرمایه‌داران کرد ایرانی بود، برگزارکننده جلسه، این دیدگاه را قابل دفاع نیافت و محتاطانه اندکی بر واقعیات تأکید کرد؛ هرچند که اصراری نداشت که به عمق موضوع بپردازد و اظهار کند که این موضوع هیچ دخلی به موضوع هویتی کرد ایرانی ندارد، بلکه ناشی از صورت‌بندی مسلط بورژوائی دلال و به شدت وابسته به امپریالیسم است که از شرایط موجود در دو کشور و فارغ از مسأله هویتی کرد و فارس و ... به دنبال کسب حداکثر سود خود است، حتی اگر به قیمت جان همان کردهای هم‌هویتش تمام شود.

یکی از شرکت‌کنندگان در وینار در پاسخ به پرسش تلویحی گرداننده جلسه که اشاره به نوعی وابستگی جریان‌های فعال کردی در کشورهای محل سکونت‌شان داشت، این نوع وابستگی را بسیار عادی و از جنس چگونگی رفتن لنین از المان به سن پترزبورگ و حتی انقلاب چین قلمداد کرد که به زعم ایشان لابد با کمک خارجی بوده است. باید به ایشان در مورد هم‌سان‌بینی این وقایع مدال افتخار داد که بر سال‌ها پروپاگاندای سرمایه‌ جهانی توسط یک منتسب به چپ مهر تأیید زده شد.

پرسش این است که چه میزان باید از بنیان‌های تفکر و دیدگاه چپ به دور بود که نتوان این واقعیات را دید؛ اینان که تا این اندازه دل در گرو جریان‌های وابسته به امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و اسرائیل دارند و به نقل از خودشان متدولوژی مارکس در عظیم‌ترین دستاوردهای مدون تاریخ بشری را در تحلیل اوضاع این منطقه ناتوان می‌دانند و دل در گرو جریان‌هایی دارند که آشکارا در صدد تجزیه کشور به چندین کشور کوچک و وابسته هستند و شرمگینانه خواسته‌های خود را در الفاظ به ظاهر چپ پنهان می‌کنند و ایده‌آل‌شان جریان‌هایی همچون «زاپاتیستا» و «رژاوا» است، چه اصراری دارند که خود را چپ بنامند و از موضعی به ظاهر چپ به بررسی مسایل بپردازند؟!

اینان که ایده آل‌شان جریان‌های منطقه‌ای همچون زاپاتیستا و رژاواست و نقش انقلاب‌های عظیمی همچون انقلاب اکتوبر، انقلاب چین، ویتنام، کوبا، ... که مبارزه کار با سرمایه و خلق با امپریالیسم را در عالی‌ترین شکل خود پیش برده‌اند، نادیده می‌انگارند، می‌باید هم‌صدا با تبلیغات شبانه‌روزی رسانه‌های جریان اصلی و زیر همان بیرق به بیان آمال و آرزوی‌شان پرداخته و بیش از این آبروی چپ را به بازی نگیرند.

البته این نوع «تئوری»‌سازی‌های خیال‌پردازانه سابقه‌ای طولانی دارد و همچون دیدگاه «سوسیالیستهای تخیلی» از زمان تدوین و تبیین دیدگاه چپ در سده نوزده، همواره در کنار آن زیسته است. اما اکنون و در سده بیست و یک می‌شنویم که این دیدگاه تخیلی و اتوپیستی با همان ادبیات توسط یکی از شرکت‌کنندگان در وینار عیناً تکرار و با شفع بسیار از آن به عنوان اتوپی و ایده‌آل چپ نام برده می‌شود و از دیگر شرکت‌کننده وینار نیز جهت حضور در یکی از این جماعت‌ها دعوت به عمل می‌آید.

بنابراین، با توجه به آنچه گذشت این افراد، گروه‌ها و محافل در تلاش‌اند تا جنبش‌های هویتی را مقدم و نه حتی هم‌ارز با مبارزه میان کار و سرمایه و خلق و امپریالیسم قرار داده و به تقلیل مبانی مبارزه چپ پرداخته و اهمیت آن را در جوامع سرمایه‌داری امپریالیستی و کشورهای پیرامونی به نوعی مبارزه حداقلی تنزل دهند. به بیان دیگر، اینان نه تنها برای استعمار و امپریالیسم نقشی قائل نیستند، بلکه بر معلول آن یعنی «اقتدارگرایی» دولت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین علل شکست تأکید بیشتری می‌کنند.^۲

این محافل به اصطلاح چپ و یا منتسب به چپ که با تقلیل و فروکاستن تعاریف کلاسیک مقولات مارکسیستی، متوهمانه خود را در مقام سخنگویی چپ داخلی پنداشته و با اقداماتی ریاکارانه در پوشش چپ، در بزنگاه‌های مهمی همچون دخالت‌ها و حملات جنایتکارانه ایالات متحده آمریکا و هم‌دستانش به کشورهای دیگر، به کلی سکوت پیشه می‌کنند یا خود را در موضعی قرار می‌دهند که پهلو به پهلو جنایتکاران امپریالیست می‌ساید. کافی است به موضع‌گیری این افراد و محافل به آنچه در افغانستان، عراق، سوریه، لیبیا، ... توسط امپریالیست‌های جنایتکار غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا به وقوع پیوسته است، نگرست تا عمق این همگامی و هم‌راستایی با امپریالیسم مشخص شود.

بنابراین، این وانهادگان چپ با تأکید و برجسته‌سازی هر چه بیشتر مسایل و موضوعات قومی، جنسی، جنسیتی، نژادی، جوانان، ... تمام تلاش خود را برای فروکاستن و در سایه قرار دادن مبارزات طبقاتی و ضدامپریالیستی در کشورهای سرمایه‌داری و به ویژه کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری به کار گرفته‌اند. واضح است که می‌باید به موضوعات هویتی که ریشه در واقعیات و عینیات جوامع طبقاتی دارند و به طریق اولی با حل تضاد طبقاتی از طریق مبارزه قاطع با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، به عنوان مطالبات باقیمانده این جوامع و جوامع پیرامونی پرداخته شود. اما، این محافل با اولویت‌بخشی به موضوعات هویتی تلاش می‌کنند که بنیان تفکر چپ را که برانگیخته از تضاد میان کار و سرمایه است، به مسأله‌ای درجه دوم تبدیل کرده و بدین ترتیب سرمایه‌داری و امپریالیسم را از معنای خود تهی ساخته و آن را از آماج اصلی مبارزات چپ خارج سازند و با در سایه قرار دادن مبارزه ضد امپریالیستی به مثابه تضاد اصلی جوامع پیرامونی، به پرده‌پوشی مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری امپریالیستی نیز بپردازند. اگرچه، در شرایط کنونی و خلاف آنچه در این محافل تصور می‌شود، تضاد با سرمایه‌داری امپریالیستی در جوامع شمال (مرکز) و دست‌نشانندگان و پیروان آنها در جوامع جنوب (پیرامون) اصلی‌ترین آماج مبارزه چپ می‌باشد و این مبارزه به صورت روزمره و روزافزون در کف خیابان‌های این کشورها قابل مشاهده است و حتی با فرا روئیدن هر چه بیشتر آنان، با وجود تمامی پروپاگاندای نیروهای راست و راست افراطی و چپ وانهاده و تسلط فراگیرشان بر همه رسانه‌های عمومی در تمامی کشورها، باز هم نشو و نمو مبارزان اصیل چپ در چهار گوشه جهان مشاهده می‌شود.

اولویت‌بخشی و تأکید بر مسایل هویتی، در واقع نوعی به بیراهه کشاندن کنشگران چپ است که بر مبارزه اصلی میان کار و سرمایه و خلق و امپریالیسم در کوتاه مدت تأثیری منفی خواهد داشت و منجر به ایجاد تفرقه در میان کنشگران چپ ضد امپریالیست خواهد شد. اما می‌توان امیدوار بود که با افشای این جریان‌های انحرافی و وانهادگان چپ، چپ واقعی از میان این جدال سر برآورد و راهی را که توسط بنیان‌گذاران این دیدگاه انسان-طبیعت محور ترسیم شده است، در پیش گیرد.

اکنون وقت آن است که باز هم به این افراد، گروه‌ها و محافل که دانسته یا نادانسته به یکسان‌نگری و حتی اولویت‌بخشی جنبش‌های متعدد و مختلف هویتی ملی، قومی، نژادی، جنسی، جنسیتی، زبانی، ... بر مبارزه بنیانی کار و سرمایه که

به صورتی دیالکتیکی برآمده از بطن صورت‌بندی سرمایه‌داری است، پرداخته‌اند، هشدار داد که به گونه‌ای در خدمت شیطانی‌ترین شکل سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم جنایتکار و تجاوزگر قرار گرفته‌اند.

اما نکته پایانی این که این چپ‌های وانهاده که این‌چنین برای «رژاوا» سینه چاک می‌کنند و بدون هیچ شرمندگی از تجزیه‌طلبی ملی-قومی در ایران نیز صراحتاً دفاع می‌کنند، هرگز درباره هیچ یک از کشورهای دیگر منطقه از جمله عربستان، امارات، بحرین، آذربایجان، ارمنستان و به ویژه اسرائیل و ترکیه با نقش به شدت مخرب‌شان در به هم زدن ژئوپلیتیک منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای در شمال افریقا و شرق اروپا و نیز کشورهای ترک‌زبان آسیای میانه و ... کمترین سخنی نگفته و نمی‌گویند. گویا ایده‌آل انگاری «رژاوا» چشم این چپ وانهاده را بر همه مسایل دیگر منطقه‌ای و جهانی بسته است که این‌گونه و بدون هیچ شرمی از تجزیه کشور دفاع می‌کنند.

البته از این «چپی» که با تمام قواء آماجش به جای این که امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و غرب باشد، جمهوری خلق چین است و در واقع همگام با امپریالیسم در پروپاگاندای چین هر اسی مشارکت فعال دارد، در خوش بینانه‌ترین حالت نمی‌توان انتظار داشت که به مسایل ژئوپلیتیک منطقه‌ای که تأثیری مستقیم بر مرگ و زندگی کشور ما دارد، کمترین توجهی بکند. این «چپ» نه به نقش مخرب و خطرناک اسرائیل و ترکیه و عربستان و دیگر امیرنشینان حوزه خلیج فارس که عملاً به عنوان پیشقراولان امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و غرب عمل می‌کنند، توجهی دارد و نه تبلیغات خرابکارانه پان تورکیسم و پان عربیسم و ... را می‌شنود که این‌چنین بی‌شرمانه خود را پشت «حق تعیین سرنوشت» پنهان کرده و از تجزیه ملی - قومی در کشور ایران دفاع می‌کند.

توضیحات:

۱) این وبینار با دستور کار زیر و با شرکت چهار نفر از افراد منتسب به چپ، به بزرگنمایی و در واقع جایگزینی جنبش‌های هویتی و در سایه قرار دادن مبارزه اصلی میان کار و سرمایه و خلق و امپریالیسم پرداخته است: - همبستگی جنبش‌های اجتماعی در برابر اقتدارگرایی و نیز برای تحقق یک پروژه مشترک سیاسی-اجتماعی چه قدر امکان پذیر است؟

- چگونه می‌توان همبستگی جنبش‌های اجتماعی را محقق کرد بدون آن که اهداف هر جنبش در سایه جنبش دیگری محو شود. (با نگاه آسیب‌شناسانه به رابطه چپ با جنبش‌های زنان، ملی، کارگران، جوانان و غیره در ایران معاصر) - بر این اساس، آیا می‌توان دال فراگیری برای در برگرفتن هدف‌های ترقی‌خواهانه تمامی جنبش‌های اجتماعی تعریف کرد؟

۲) به آنچه در بخشی از متن آمده در سایت نقد اقتصادی سیاسی، در تشریح موضوع میزگرد «چپ و جنبش‌های اجتماعی در ایران» آمده است، توجه کنید: «جریان‌های چپ سوسیالیست ... بر این باور بودند که تضاد ... (مانند تضادهای جنسی و جنسیتی، اتنیکی و جز آن) با برهم خوردن توازن قوای طبقاتی به نفع نیروهای کار و حل تضاد کار و سرمایه رنگ خواهد باخت ... در چنین حالتی مطالبات همه جنبش‌ها فدای تضاد اصلی «خلق و امپریالیسم» می‌شد.»

دانش و امید، شماره ۹، دی ۱۴۰۰